



مقایسه استراتژی هنجارسازی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در رویارویی با تروریسم در غرب آسیا*

رامسین بیت‌جم** - دکتر محمدعلی خسروی***

دکتر رضا جلالی**** - دکتر دی‌دخت صادقی حقیقی*****



This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

این مقاله پژوهشی به بررسی استراتژی هنجارسازی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در رویارویی با تروریسم در منطقه غرب آسیا پرداخته است. فرضیه این پژوهش این است که دلیل ورود آمریکا و اروپا به غرب آسیا برآمده از سیطره هنجار استراتژی فرهنگی و مبتنی بر جستجوی ثبات استراتژیک از ورای تنش‌زدایی چندجانبه‌گرایانه‌ای بوده است که در پی حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، دچار ورشکستگی گردیده بود. حاصل یکچنین تحولی همانا ورود به جنگ‌های افغانستان و عراق در طی سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ و تغییر رژیم‌هایی بود که خود موج نوینی از افراط‌گرایی در منطقه را دامن زدند که تا بدین زمان ادامه دارد. تحولات ناشی از جنگ‌های آمریکا در منطقه، سبب گردید تا اتحادیه اروپا به جد درصدد پیگیری تحقق و اعمال استراتژی مبتنی بر هنجارسازی در راستای رویارویی با تروریسم نه تنها در قاره اروپا بلکه در منطقه غرب آسیا برآید. برخلاف دیدگاه رایج دال بر اینکه اتحادیه اروپا به‌ویژه اعضای قدرتمند آن را همواره دنباله‌روی سیاست‌های آمریکا در عرصه سیاست جهانی می‌پندارد، پژوهشگر استدلال می‌نماید که در موارد هنجاری و ارزشی تفاوت‌های آشکاری میان الگوی سیاست‌گذاری اتحادیه اروپا و آمریکا از جمله شیوه رویارویی با پدیده تروریسم وجود دارد. از این منظر، استراتژی هنجارسازی آمریکا و اروپا در رویارویی با تروریسم در منطقه غرب آسیا تأثیری به‌جز افزایش بی‌ثباتی و همچنین ظهور و گسترش تروریسم و افراط‌گرایی در این منطقه، نداشته است. در

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری روابط بین‌الملل رامسین بیت‌جم با راهنمایی دکتر محمدعلی خسروی است.

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران.

*** نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران. / ایمیل:

moh.khosravi@iauctb.ac.ir

**** استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران.

***** استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران.

کوتاه‌سخن، این استراتژی از ورای تمرکز بر سیاست تغییر رژیم و رویارویی یک‌جانبه‌گرایانه در چارچوبی جنگی مستقیم، پیامدهایی همچون برآمدن نظام‌های حکومتی ورشکسته و به‌غایت ضعیف‌گردیده است که خود منتج به بی‌ثباتی هر چه بیشتر در ابعاد منطقه‌ای و به تبع آن جهانی و پدید آمدن و گسترش گروه‌های تروریستی در غرب آسیا و شمال آفریقا، گردیده است. پژوهشگر، همچنین جهت‌توریزه نمودن این موضوع از نظریه سازه‌انگاری استفاده نموده است.

کلیدواژگان

استراتژی، هنجارسازی، اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا، تروریسم، غرب آسیا.

مقدمه

در پی پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی پدید آمده بر محوریت اتحاد جماهیر شوروی، توجه به مناطق دیگر جهان و شکل‌گیری منطقه‌گرایی بیش از پیش مورد توجه ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا، واقع گردید. در این راستا، «بری بوزان» و «آل ویور» با ارائه نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای خود، یازده مجموعه امنیتی را در جهان ترسیم نمودند که هر یک از این مجموعه‌ها هم از ساختار نظام بین‌الملل که مبتنی بر آنارشی است و هم از ساختار درون منطقه‌ای خود که برآمده از چگونگی توزیع قدرت و شکل دهنده روابط میان کنشگران است، تأثیر پذیرفته‌اند. از این‌رو، عوامل و متغیری‌های درونی و بیرونی از هر یک از مجموعه‌های امنیتی بر الگوی شکل دهنده روابط موجود در آن مجموعه تأثیر گذارند. مجموعه امنیتی غرب آسیا به دلیل آنکه قدرت کنشگران آن محدود به منطقه غرب آسیا است از توان لازم جهت مقابله بانفوذ کنشگران بیرون از این منطقه برخوردار نبوده و خود تحت تأثیر متغیرهای خارج از منطقه واقع می‌گردند. در واقع، قدرت‌های بزرگ مناطق دیگر همچون اتحادیه اروپا یا آمریکای شمالی، علاوه بر اینکه قدرت‌های بزرگ مناطق خود محسوب می‌گردند در مناطق دیگر جهان نیز تأثیر گذار بوده و ایفای نقش می‌نمایند. در پی بروز حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و افزایش فعالیت‌های تروریستی در مجموعه امنیتی غرب آسیا، سیاست‌گذاری ناظر بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و در پی آن اتحادیه اروپا با دست‌آویز قرار دادن گسترش دموکراسی و از میان برداشتن معضل تروریسم، دچار تحول گردیده بنیادی گردید. حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر و خطرات منبث از تحرکات تروریستی و افزایش میزان گرایش‌ها ضد آمریکایی، دولتمردان اصلی سیاست‌گذار کاخ سفید را که در آن برهه زمانی غالباً تعلق به جناح نومحافظه‌کار داشتند را به‌سوی اتخاذ رویکردهای سخت‌افزارانه نظامی و امنیتی به جایگزینی سیاست‌گذاری دوران جنگ سرد مبتنی بر سیاست مهار و حفظ وضع موجود، رهنمون ساخت. در واقع، سیاست خارجی برآمده از دیدگاه‌های نومحافظه‌کاران حاضر در دولت پرزیدنت بوش پسر، کاملاً تهاجمی و نظامی بود و

بالتبع منطقه غرب آسیا با توجه به فعالیت‌های مخرب سازمان‌های تروریستی تکفیری سلفی - وهابی در این منطقه همچون القاعده، صحنه اولیه این حضور سنگین نظامی گردید که نتیجه شاخص برآمده از یک چنین سیاستی حمله نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان و سرنگون نمودن نظام طالبان در این کشور و سپس در سال ۲۰۰۳ به عراق و سرنگون نمودن نظام حزب بعث به ریاست صدام حسین، بود که در مظان تولید و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی بود که در صورت حقیقت داشتن می‌توانستند موجب به خطر افتادن موقعیت هژمونیک آمریکا در منطقه و جهان، گردند.

لازم به یادآوری است که پدیده تروریسم از دیدگاه ایالات متحده آمریکا در بستر زمانی دچار تحولی بنیادی گردیده است. از این روی، تروریسم از چارچوب تهدید امنیتی درونی آمریکا خارج و به عنوان عامل تهدید کننده بیرونی، چندبعدی، سخت‌افزاری و از جنس نظامی که آمریکا را از خارج از مرزهای جغرافیایی این کشور تهدید می‌نماید تهدید می‌نماید، تبدیل گردیده است. در پرتو یک چنین استراتژی و نگرش امنیتی نوینی است که تحولات گسترده‌ای در عرصه ساماندهی دگرباره ساختار فرماندهی نیروهای مسلح این کشور با تأکید برداشتن آمادگی جهت به اجرا نهادن اقدامات پیشگیرانه در مقطع زمانی که ضرورت ایجاد نماید آن نیز از ورای شکل بخشیدن به اقدامات یک‌جانبه گرایانه تحت عنوان دفاع از «امنیت مام میهن» و نیز «نظامی سازی» گسترده امور کشوری در صورت به وقوع پیوستن هرگونه اقدام تروریستی با ابعاد تخریبی و براندازانه ژرف، مطرح گردیده‌اند.

شایان ذکر است که در چارچوب یک چنین دیدگاه سخت افزارانه ای انتظاری به‌جز گسترش هر چه بیشتر بی‌ثباتی امنیتی و شکل‌گیری گروه‌های تروریستی در منطقه غرب آسیا، نمی‌رفت. بر این اساس پرسش اصلی که در این زمینه مطرح می‌گردد همانا این نکته است که به چه دلیل استراتژی هنجارسازی ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمان اصلی آن یعنی اتحادیه اروپا در منطقه غرب آسیا موفق نبوده است و حتی می‌توان این‌گونه اذعان داشت که تا حدودی خود موجب گسترش هر چه بیشتر بی‌ثباتی سیاسی و امنیت و در نتیجه افزایش گروه‌های تروریستی در این منطقه گردیده است. در این راستا، پرسش پیش اشاره رفته در چارچوب این پژوهش در ابعاد منطقه‌ای و فرمانطقه ای مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در نهایت امر می‌توان این‌گونه عنوان داشت که نتیجه برآمده از ورود سخت افزارانه و نظامی آمریکا و در پی آن پیوستن کشورهای عضو اتحادیه اروپا تحت لوای پیمان آتلانتیک شمالی یا «ناتو»، به منطقه غرب آسیا، همانا ورود نظامی آمریکا به جنگ‌های افغانستان و عراق در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ بود که منجر به تغییر رژیم در این کشورها و شکل‌گیری بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در این مناطق بود که به سهم خود موج نوینی از افراط‌گرایی بی‌ثبات کننده سیاسی-امنیتی را در کل منطقه غرب آسیا دامن زدند که تا بدین زمان ادامه داشته است. تحولات ناشی از جنگ‌های آمریکا در منطقه، سبب گردید تا اتحادیه اروپا نیز به سهم خویش به جد درصدد پیگیری تحقق و اعمال استراتژی مبتنی بر هنجارسازی در راستای رویارویی با

تروریسم نه تنها در قاره اروپا، بلکه در مناطق پیرامونی خود به ویژه منطقه غرب آسیا برآید. در پرتو آنچه پیش از این بدان اشاره رفت، مناسب‌ترین تئوری/ نظریه جهت تئوریزه نمودن موارد پیش اشاره رفته همانا تئوری سازه‌نگاری، است که مبنا قرار خواهد گرفت تا بدین وسیله به تدوین هر چه مطلوب‌تر این مقاله یاری رساند.

۱- پیشینه

کتاب، آمریکا و تروریسم گردآوری شده توسط سهراب صلاحی به سال ۱۳۹۶، توسط انتشارات پژواک عدالت به چاپ رسیده است. این مجموعه به گردآوری مقالات در سه محور: آمریکا و حقوق بشر، آمریکا و حقوق بشردوستانه و آمریکا و تروریسم پرداخته است. این اثر به بررسی عملکرد دولت آمریکا در غرب آسیا از منظر حقوقی اختصاص یافته است. از نکات قابل توجه و کلیدی در این مجموعه سه جلدی می‌توان به سیاست دولت آمریکا در نبرد موسوم به جنگ علیه تروریسم، در نوردیدن مرزهای بین‌المللی و تجاوز به حاکمیت و تمامیت سرزمینی کشورهای دیگر اشاره نمود. این رویه در نحوه مواجهه آمریکا با پاره‌ای انقلاب‌های مردمی در سطح منطقه همچون انقلاب مردمی در بحرین و لیبی و یا در رویکرد آمریکا نسبت به اقدامات تروریستی و ضد انسانی گروه‌های تروریستی و تکفیری در سوریه، عراق، افغانستان، پاکستان، میانمار و غیره، قابل تسری است لذا از ارزش کافی جهت مورد بررسی و مطالعه واقع گردیدن برخوردار می‌باشد. لیکن آنچه در این مجموعه مقالات مغفول لذا از نقاط ضعف آن محسوب می‌گردد همانا بهره‌نجستن از نظریه سازه‌نگاری در تبیین رفتار دولت آمریکا در رویارویی با تروریسم در منطقه غرب آسیا است (صلاحی، ۱۳۹۶: ۱۱۹-۹۲)؛ (Salhi, 2016: 91-119).

کتاب جنگ آمریکا با تروریسم به قلم میشل شوسودوفسکی ترجمه جمشید نوایی، انتشار یافته در سال ۱۳۸۹ اشاره نمود. این کتاب در ۲۲ فصل نگاشته شده است. این کتاب تمرکز خود را بر بررسی نظم نوین جهانی نهاده است که از دید نویسنده آن با شدت و اعمال ظلم و ستمی سیری‌ناپذیر، در جهان امروزی به کشتار و چپاول و تخریب مشغول است. مجموعه‌ای مستند و مستدل که در رابطه با برنامه‌های جهان‌خوارانه نظم نوین جهانی نگارش و پرده از حقایق بسیاری برمی‌دارد. از نکات قابل توجه در این اثر می‌توان به توجه نویسنده در خصوص وجود یک دشمن خارجی خیالی دانست که کیان میهن را آماج تهدیدات و تبلیغات مخرب خود قرار داده است، اشاره نمود. اقدامات تبلیغاتی که متمرکز بر تهییج شهروندان آمریکایی نه تنها در راستای هواداری از جنگ با تروریسم بل در راستای جانب‌داری از نظام اجتماعی که از بهره‌گیری قانونی از ابزار شکنجه در قبال تروریست‌ها به‌عنوان ابزاری موجه در صیانت از حقوق بشر، دموکراسی، آزادی و غیره، پشتیبانی به عمل می‌آورد؛ اما آنچه در این اثر مغفول مانده است همانا سیاست‌گذاری‌های پیشین ایالات متحده آمریکا در زمینه تشکیل و آموزش گروه‌های شبه‌نظامی همچون نمونه مجاهدین

افغان در دوران اشغال افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوری است که بعدها خود تبدیل به خطرناک‌ترین سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی از نوع اسلام تکفیری همچون القاعده، گردیدند. از این روی رویارویی کارآمد و مؤثر با این گروه‌های تروریستی آموزش دیده دربردارنده هزینه‌های گزاف انسانی و مالی بسیاری برای آمریکا، هم‌پیمانان این کشور و نیز کشورهای منطقه غرب آسیا، شمال آفریقا و اروپا، بوده است (شوسودوفسکی، ۱۳۸۹)؛ (Shosudovsky, 2009).

کتاب بازبینی استراتژی ایالات متحده در خاورمیانه به قلم دالیا داسا کی، لیندا رابینسون، جفری مارتینی انتشار یافته در سال ۲۰۲۱ اشاره نمود. از نکات ارزشمند این اثر پرداختن نویسنده به بررسی سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال خاورمیانه و ابزارهای نظامی که قدرت متکی به آن‌ها بوده است، می‌باشد. نویسنده در این اثر به بررسی تهدیدات منطقه‌ای به‌ویژه تهدید ایران نسبت به آمریکا و کشورهای متحد آمریکا پرداخته است و اقدامات آمریکا را در راستای حمایت از متحدان منطقه خود را مورد واکاوی قرار داده است. در این اثر به مسئله هنجارسازی آمریکا در منطقه پس از حمله نظامی به افغانستان و عراق، پرداخته نشده است که این موضوع از نقاط ضعف اثر مذکور می‌باشد (Dassa Kaye et al., 2021).

۲- چارچوب مفهومی و مبانی نظری

در این بخش از مقاله تلاش می‌گردد تا چارچوب مفهومی و مبانی نظری برای این مقاله فراهم آیند.

۲-۱- چارچوب مفهومی

نظریه سازه‌انگاری مناسب‌ترین نظریه برای تبیین استراتژی هنجارسازی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا است. مبانی فکری و معرفتی استراتژی هنجارسازی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا علیه تروریسم در منطقه غرب آسیا موضوع نوینی است که بررسی زوایای گوناگون آن نقش مهمی در شناخت مناسبات جهانی و اتخاذ رویکردهای کشوری و ابراز مطالبات متناسب در این زمینه در عرصه بین‌المللی خواهد داشت. از منظر نظریه سازه‌انگاری دو نکته پیرامون هویت اجتماعی، فرهنگ و سیاست خارجی حائز اهمیت است: نخست، دولتمردان سیاست‌گذار حاضر در دولت که پدیدآورنده جهانی اجتماعی می‌باشند که در چارچوب آن سیاست خارجی را در تعامل با کشورهای دیگر سامان می‌بخشند. بنابراین سیاست خارجی، ابزاری جهت ساختن پلی میان دولت‌ها محسوب می‌گردد. دوم، کشورها با ساخت‌وسازهای اجتماعی که در واقع شکل‌دهنده هویت ملی می‌باشند، در ارتباط هستند. از این روی، این ساختار هویتی است که منافع ملی را تعریف می‌کند (Wahyu, 2013: 15) در نتیجه تعریف منافع ملی ارتباط مستقیم با هویت اجتماعی، فرهنگ و ارزش‌های حاکم بر جامعه دارد. در مجموع می‌توان این گونه اذعان داشت که از نظر سازه‌انگاری به هنگام تحلیل مسائل و تحولات بین‌الملل و سیاست خارجی، می‌بایستی به

هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و برداشت‌های کنشگران گوناگون از آن‌ها توجه داشت. برای سازه‌انگاری هویت یک مفهوم بنیادی در نظریه روابط بین‌المللی محسوب می‌گردد. به‌ویژه اینکه می‌توان ساختارها و عملکرد سیاسی یک کشور را از ورای نگرستن به هویت آن کشور توضیح داد. در واقع، منافع هر کشوری بر آوردی از هویت آن کشور محسوب می‌گردد؛ بنابراین، در نبود شناخت نسبت به هویت کنشگران، نمی‌توان تعریف درستی از منافع، به دست داد. از این روی، نتیجه‌گیری بر مبنای تصمیمات اتخاذ گردیده بدون توجه به اولویت‌های فرهنگی و اجتماعی، توأم با کج‌فهمی و درک غیرواقعی از واقعیت‌ها خواهد بود.

۲-۲- مبانی نظری: سازه‌انگاری

مجموعه تلاش‌های فکری صورت پذیرفته در روابط بین‌الملل به تدوین نظریه‌هایی منجر گردیده‌اند که بر اساس نسبت آن‌ها با جهان (مسائل معرفت‌شناسی) به نظریه‌های تبیینی و تأسیسی تقسیم گردیده‌اند. در نظریه‌های تبیینی چرایی رفتار دولت‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد که بر این اساس روابط میان دولت‌ها به‌عنوان امری بیرونی نسبت به نظریه تلقی می‌گردد و از سوی دیگر در برابر نظریه یا تئوری‌های تبیینی نظریه‌ها یا تئوری‌های تأسیسی قرار گرفته‌اند که معتقدند واقعیت‌ها و روابط میان ملت‌ها از ورای زبان، ایده‌ها و مفاهیم شکل گرفته در بستر زمان و تاریخ، پدید آمده‌اند. در پرتو آنچه بدان اشاره رفت، سازه‌انگاری در حدفاصل میان تئوری‌های تبیینی و تأسیسی قرار گرفته است (مشیرزاده، ۱۳۹۹: ۳۱۵)؛ (Moshirzadeh, 2019: 315). در سازه‌انگاری، «هویت‌ها»، «هنجارها» و «فرهنگ»، نقش مهمی در سیاست‌های جهانی، ایفا می‌دارند. این نظریه بیان می‌دارد که هویت‌ها و منافع دولت‌ها از ورای هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها پدید می‌آیند و این «فرایند» است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید. در این راستا، سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه شده میان آن‌ها گسترش یابند، از این روی روابط میان دولت‌ها مبتنی بر معنایی است که آن‌ها برای یکدیگر قائل هستند (برزگر و تابع‌افشار، ۱۳۹۶: ۴۱)؛ (Barzegar & tabeafshar, 2016: 41).

در سازه‌انگاری منافع از ورای روابط اجتماعی به دست می‌آیند و روابط دولت‌ها باهم مبتنی بر معنی و مفهومی است که آن‌ها برای یکدیگر قائل می‌باشند؛ بنابراین هویت امری رابطه‌ای است که بر پایه درک از خود و انتظارات از دیگران برقرار گردیده است. عمل نسبت به دیگران بر اساس معنی و مفهومی است که نسبت به آن کار گزار وجود دارد. همچنین اولویت‌های بین‌المللی کارگزاران بر اثر جامعه‌پذیری درون جامعه بین‌الملل، تحقق می‌یابد. بر این اساس چنین می‌توان ادعان نمود که سازه‌انگاری یا برسازندگی سازه‌انگاری، به‌واسطه مناظره سوم و در ارتباط با دو مفهوم راسیونالیسم و رادیکالیسم، وارد روابط بین‌الملل گردید. آنچه این جریان را شدت بخشید،

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ناتوانی نئورئالیسم در ارائه درکی قابل پذیرش از آن بود. در مجموع نظریه سازه‌انگاری تلاشی ژرف در حوزه فرانظری محسوب می‌گردد.

پیشروان این نظریه به لحاظ مباحث فرانظری در میانه طیف طبیعت‌گرایان/ اثبات‌گرایان از یکسو و پسا ساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی در میانه دو جریان واقع‌گرایی و لیبرالیسم، قرار دارند (مشیرزاده، ۱۳۹۹: ۳۱۵)؛ (Moshirzadeh, 2019: 315). تفکر سازه‌انگاری بر اساس این تلقی شکل گرفته است که واقعیت مستقل از ذهن است لذا فاعلیت را در روند شکل‌گیری آن نقش نمی‌توان بررسی نمود و واقعیت امری بین‌الذهنی است. در این راستا، واقعیت سازه‌انگاران، واقعیتی ساخته ذهن است ذهنی که به اجتماع نیز تسری می‌یابد. از این روی، یک سازه‌انگار زمانی وارد واقعیت سیاسی می‌گردد که تمامی واقعیت‌ها را ساخته شده می‌پندارد (فلاح نژاد و ذاکریان، ۱۳۹۵: ۲۳)؛ (Falahnejad & Zakerian, 2016: 23). از نظر سازه‌انگاران، دنیای مادی وجود دارد لیکن فاعلان و کارگزاران در آن واقعیت تصرف می‌نمایند. از این روی، تمامی تحلیلگران گفتمانی در این چارچوب قرار می‌گیرند. هنگام گذار از امر مادی به امر معنایی است که فاعلیت ظاهر می‌گردد. تفکر سازه‌انگاری همچون تحلیل گفتمانی دارای این پارادوکس است که در عین حال که هر چیزی بر مبنای فاعلیت تحقق می‌یابد، اما فاعلیت نمی‌تواند آن را به دلخواه خود پدید آورد.

لازم به یادآوری است که در چارچوب تئوری‌های سازه‌انگاری بیش از هر چیزی بر روی دو عنصر کلیدی تأکید می‌گردد که عبارت‌اند از باورها که به سهم خود موجب پدید آمدن معنی می‌گردند و دیگری دانش که موجب پدید آمدن هنجارها می‌گردند. در عین حال، باید توجه داشت که باورها نیز می‌توانند در جریان فرایند معنی‌سازی هنجارهایی را پدیدآورند. در سازه‌انگاری، دانش بسیار هنجاری است و بر مبنای یک سری از ارزش‌ها پدید می‌آید همچنین باور با معنی ارتباط می‌یابد. از نظر سازه‌انگاران، واقعیت امری در حال شدن و شکل‌گیری است و حالت «تاریخی» دارد و نباید آن را مطلق در نظر گرفت. در تفکرات تجربی، نخست دانش و آنگاه ذهنیت انسان نسبت به جهان پدید می‌آیند. حال آنکه در سازه‌انگاری، ابتدا ذهنیت انسان نسبت به جهان تبلور می‌یابد، سپس دانش حول آن شکل می‌گیرد؛ بنابراین شناخت دانش به معنای بازنمایی صرف واقعیت است. بر این اساس، دانش مطلق وجود ندارد (بیت جم و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۸۶-۱۸۵)؛ (Beit Jam et al., 2022: 185-186).

قهرمان پور، به نقل از جورج ریتز، جامعه‌شناس بنام آمریکایی اشاره می‌کند؛ گیدنز لحظه شروع تحلیل، لحظه‌ای است که ساختار و کارگزار در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند. از این روی، ساختار و کارگزار قابل تقلیل به یکدیگر نیستند. در واقع گیدنز می‌گوید تا یک نظریه هیبریدی ارائه نماید و از دو آلیسم ساختار-کارگزار، فراتر رود. از نظر وی، این دو به لحاظ درونی با هم مرتبط و

¹. George Ritters

به لحاظ هستی‌شناختی درهم تنیده شده‌اند. از این رو می‌توان اذعان کرد که ساختار و کارگزار دو روی یک سکه هستند که هم‌زمان نمی‌توان هر دو آن‌ها را دید (قهرمان پور، ۱۳۸۳: ۲۰۷-۲۰۸)؛ (Ghahreman Pour, 2004: 207-208). در ذیل این نگاه «کالین‌های» ساختار و کارگزاری را همچون فلزات موجود در آلیاژی می‌دانند که سکه از آن ساخته می‌شود.

در سازه‌انگاری بازیگران برحسب معانی ذهن، زبان و تلقی‌های خود که برآمده از هویت آن‌هاست، دست به کنش متقابل می‌زنند و در این تعامل واقعیت را پدید می‌آورند و آنگاه در تعامل با واقعیت، بر ساخته می‌گردند. کشورها در یک چنین جایگاهی، در کسوت کنشگران صحنه بین‌المللی تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و در نهایت اجرا می‌کنند. ولی آن‌ها تمامی این امور را در چارچوب درک خود از جهان انجام می‌دهند؛ بنابراین حکم سازه‌انگاران «سیاست خارجی عمل بر ساختن» می‌باشد. بدین دلیل است که اسمیت به تأسی از آلکساندر ونت که در چارچوب نظریه سازه‌انگاران ساختارمحور گفته بود، «آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» در باب نظریه سیاست خارجی سازه‌انگاران می‌گوید: «سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۷)؛ (Motaghi, I and Kazemi, 2007: 217). از این رو رهیافت جاه‌طلبانه سازه‌انگاری می‌تواند دربرگیرنده این باشد که هدف جورج بوش دوم، در هنگام اعلان جنگ ۲۰۰۳ علیه عراق برآمده از پذیرش عمل‌گرایانه یا دو فاکتور، مبتنی بر مفید بودن هنجار پیشنهادی جهت پیشگیری از جنگی می‌باشد که خود برآمده از پارادایم هژمونیک ناظر بر بخشی از دیدگاه نوین سازه‌انگاران اجتماعی بزرگ‌تر مرتبط با هژمونی حکمرانی جهانی، بوده است.

این رهیافت به‌عنوان واکنشی در برابر شوک ناشی از حملات یازدهم سپتامبر سر برآورد و این مجوز را به آمریکا داد تا نشان دهد که می‌تواند به گونه‌ای یک‌جانبه‌گرایانه و با موفقیت‌آمیز در کسوت پلیس جهانی ظاهر گردیده و به تنهایی از تولید و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، ممانعت به عمل آورد. یک چنین روندی، همچنین این امکان را جهت آمریکا فراهم می‌آورد تا دست به پیشبرد پروژه عظیم و گسترده خود دال بر مهندسی اجتماعی در غرب آسیا آن نیز در راستای کمک به براندازی رژیم‌های خودکامه در این نقطه از جهان و جایگزین ساختن آن‌ها با حکومت‌های مردم‌پایه و تضمین دسترسی به منابع نفت و گاز در این منطقه حساس و مهم از جهان از نقطه نظر ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک، از ورای به کار بردن اهرم کنترل در برابر گسترش سلاح‌های کشتار جمعی در سطح کشورهای خودکامه منطقه و تأمین امنیت اسرائیل، عمل نماید که همگی از فاکتورهای مهم در یک چنین دیدگاهی محسوب می‌گردند. از این روی، کاربرد و اعمال پارادایم پیش اشاره رفته از سوی دولت بوش، تلاشی در راستای احیای هویت و وزن آمریکا و روابط این ابرقدرت با دیگر کشورهای جهان و توجیه‌کننده چگونگی دست یافتن آمریکا به اهداف عالی خود

از اهمیت به سزایی برخوردار است. در ادامه در چارچوب نظریه سازه‌انگاران مبتنی بر نوع هویت دولت‌ها با توجه به مباحث بیان شده از نظریه سازه‌انگاری، به بررسی شاخصه‌های این نظریه در فرهنگ استراتژیک آمریکا و درجه نافذیت آن در جریان تصمیم‌گیری و عمل نمودن تهاجم نظامی عراق پرداخته خواهد گردید. در این راستا، همچنین به مؤلفه‌های مؤثر بر رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل متأثر از نظریه سازه‌انگاری پرداخته شده است.

۳- ریشه‌های اختلاف دیدگاه‌های آمریکا و اتحادیه اروپا در قبال تروریسم

با مقایسه ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در می‌یابیم که این دو واحد متعلق به یک طبقه در نظام بین‌المللی نیستند. بر اساس تئوری نئورئالیسم یا واقع‌گرای ساختاری، بازیگران زیادی در نظام بین‌الملل وجود دارند، اما دولت‌ها در نظام بین‌الملل نسبت به دیگران دارای برتری هستند. براین اساس می‌توان گفت اتحادیه اروپا و آمریکا به یک دسته‌بندی مشابه تعلق ندارند. ایالات متحده یک دولت مستقل شبیه آلمان، برزیل، هند و بسیاری دیگر از دولت‌هاست. اتحادیه اروپا نیز در نظام بین‌الملل یک دولت نیست و به‌عنوان یک دولت شناخته نمی‌شود (شفاعت و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰۸)؛ (Shafaat et al., 2021: 108). حقیقت این است که اتحادیه اروپا از نظر قانونی به‌عنوان واحدی که از دولت‌هایی مستقل تشکیل شده، تعریف شده است. اتحادیه اروپا یک واحد است (اتحاد فراملی از دولت‌های ملی) اما یک دولت نیست. کاملاً برعکس ایالات متحده که یک واحد مستقل است و امروزه مرکز قدرت جهان و تنها ابرقدرت می‌باشد. درحالی‌که جایگاه بین‌المللی اتحادیه اروپا به تجارت، اقتصاد، دموکراسی و ثبات سیاسی بستگی دارد، جایگاه آمریکا نقش ساختاری آمریکا را به‌عنوان پلیس جهانی ثابت می‌کند. با توجه به اینکه این دو واحد جایگاه متفاوتی در نظام بین‌الملل دارند، پس جهت‌گیری‌های متفاوتی در قبال تحولات نظام بین‌الملل و بحران‌های جهانی اتخاذ می‌نمایند (خالوزاده، ۱۳۹۰: ۳۲)؛ (Khaluzadeh, 2013: 32). از سوی دیگر باید گفت که در خلال جنگ سرد، اروپای غربی خط مقدم رویارویی ناتو و پیمان ورشو را تشکیل می‌داد و در ستیز با اتحاد جماهیر شوروی سابق نیازمند چتر امنیتی آمریکا بود، پس از پایان جنگ سرد، روسیه دیگر به دلیل قدرت رو به افول و تغییرات راهبردی خود تهدیدی واقعی برای غرب محسوب نمی‌شد و بدین ترتیب نیاز آمریکا به حمایت اروپا و نیاز اروپا به حفاظت آمریکا به‌طور فزاینده‌ای ارتباط خود را از دست داد (شفیعی و کرم صفری، ۱۳۹۱: ۲۰۳)؛ (Shafiei, and Karam, 2011: 203).

همچنین از دهه ۱۹۹۰ به بعد اروپا و آمریکا مسیرهای توسعه متفاوتی را طی کردند، آمریکا توسعه اقتصادی، تکنولوژیکی و نظامی بی‌سابقه‌ای را تجربه کرده و پیروزی‌های پی‌درپی در جنگ‌های خلیج فارس، کوزوو، افغانستان و عراق را نصیب خود کرد. نومحافظه کاران کنترل کاخ

سفید را به دست گرفتند و تمایل آن‌ها برای سلطه جهانی به شدت فزونی یافت. از دیگر سو اروپا بازار مشترک را تکمیل کرد، استفاده از پول واحد را آغاز کرد و به سمت سیاست خارجی و امنیتی گام برداشت که تمامی این‌ها به منظور تبدیل شدن به یک قطب مهم در جهان بود، این در حالی است که فرانسه، آلمان و دیگر کشورهای اروپایی هرچند حامی مبارزه با تروریسم و عدم تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی هستند، اما به دلیل شرایط متفاوت تهدید تروریسم را به شدت آمریکایی‌ها احساس نمی‌کنند (حاتم‌زاده و لطیفیان، ۱۳۹۱: ۲۱۸)؛ (Hatemzadeh and Latifian, 2011: 218). اتحادیه اروپا به لحاظ قدرت سخت‌افزاری قابل مقایسه با آمریکا نیست و سال‌ها طول می‌کشد تا اروپا بتواند یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک را به معنی واقعی کلمه تشکیل دهد. نتیجه آن نقش تعیین‌کننده ایالات متحده در بهبود سیاسی و اقتصادی اروپا، ناتوانی اروپای غربی در تسری موفقیت خود از همگرایی اقتصادی به حوزه دفاعی بود. به دلیل ضعف قدرت نظامی، رویکرد اتحادیه اروپا به بحران‌های مهم بین‌المللی رویکردی چندجانبه‌گرایی بود. پیگیری این سیاست‌ها پوشش بخشی از ضعف قدرت سخت‌افزاری اتحادیه اروپا به نسبت آمریکایی بود که از سطح تحمل پایین‌تری در برابر بی‌ثباتی‌های بین‌المللی برخوردار است (European Security Strategy, 2003: 3). بعلاوه، اتحادیه اروپا یک جامعه تکثرگراست و دیدگاه‌های گوناگونی راجع به نقش آمریکا در آن وجود دارد. همچنین ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت باقی‌مانده در عصر پس از جنگ سرد، خواهان جهانی تک‌قطبی تحت رهبری خود، موسوم به صلح آمریکایی می‌باشد که الزامات ناشی از جهانی بودن قدرتش، تنوع نگاه و رفتار آن کشور را در صحنه بین‌الملل متفاوت می‌سازد.

از سوی دیگر کشورهای مهم اروپایی در پی ایجاد جهانی چندقطبی هستند (قوام، ۱۳۸۴)؛ (Qawam, 2004). میان ایالات متحده و اتحادیه اروپا در نوع دیدگاه‌های تصمیم‌گیرندگان حاکم نیز تفاوت وجود دارد. به‌طور مثال، نومحافظه‌کاران آمریکا با نوع تفکرات خود در مورد ضرورت جنگ و افزایش هزینه‌های دفاعی و نظامی و عدم تعلق در به‌کارگیری از یک‌جانبه‌گرایی و لزوم حصول به هژمونی، شرایطی را ایجاد کردند که اروپا چندان تمایلی به پذیرش آن نداشت. آن‌ها جهان را به واسطه یک منشور نظامی می‌نگریستند؛ و در نهایت می‌توان گفت ایالات متحده و اتحادیه اروپا در سطح تحمل‌پذیری واحدها نیز با یکدیگر تفاوت داشتند. این مقوله که خود وابسته به میزان قدرت نظامی و رویکرد سیاست خارجی واحدهاست، در تعریف از تهدیدات و همچنین در پاسخ به تهدیدات تفاوت ایجاد کرده بود.

۴- نقاط افتراق استراتژی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در رویارویی با تروریسم

در این زمینه می‌توان به‌ویژه به شاخص‌ترین نقطه افتراق میان ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا اشاره نمود که برآمده از دوران متشنج پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، تروریست‌های عضو سازمان القاعده به نیویورک^۱ و واشینگتن دی. سی.^۲ و نشست فوق‌العاده شورای امنیت سازمان ملل متحد اشاره نمود که در جریان این نشست دو قطعنامه فوق‌العاده مهم یعنی قطعنامه ۱۳۶۸ و قطعنامه ۱۳۷۹ به تصویب رسیدند که به‌موجب آن‌ها ذات طبیعی کشورها در دفاع مشروع از کیان کشور خود و در نتیجه شناسایی حق اقدام به عملیات نظامی پیش‌دستانه و پیشگیرانه^۳ تأکید گردیده بود. این دو قطعنامه خود فراهم آورنده دست‌آویز لازم جهت ایالات متحده آمریکا به‌منظور اجرایی نمودن اقدامات نظامی یک‌جانبه گرایانه خود نخست در سال ۲۰۰۱ علیه افغانستان و به زیر کشیدن حکومت طالبان در این کشور و سپس در سال ۲۰۰۳ در قبال عراق که منجر به زیر کشیده شدن صدام حسین و نظام حزب بعث در این کشور گردیدند. از این‌رو، به لحاظ عملکردی ایالات متحده آمریکا با توجه به توانایی‌ها و زون این ابرقدرت در صحنه بین‌المللی ضمن تمرکز بر اقدامات سخت‌افزارانه یک‌جانبه گرایانه از نوع نظامی در برابر اتحادیه اروپا که قائل به اقدام نرم‌افزارانه چندجانبه گرایانه از نوع اجتماعی و اقتصادی پیش از هر اقدام نظامی است، از توانایی‌ها و ظرفیت‌های بس بیشتری برای مبارزه با تروریسم در سطح جهان نسبت به اتحادیه اروپا، برخوردار است. در واقع آمریکا بیشتر معتقد به امنیت سخت‌افزاری است در حالی که اروپا معتقد به قدرت و امنیت نرم‌افزاری است، دیگر آنکه همان‌گونه که خاویر سولانا^۴ مسئول پیشین سیاست خارجی اتحادیه اروپا تأکید می‌داشت، آمریکایی‌ها از واژه «جنگ با تروریسم» استفاده می‌کنند حال آنکه اروپایی‌ها از عبارت «مبارزه با تروریسم» استفاده می‌کنند، در ضمن اتحادیه اروپا در جنگ علیه تروریسم مشارکت می‌کند اما این قاره در جنگ نیست (European Security Strategy, 2003:3).

۴-۱- آمریکا و اتحادیه اروپا در رویارویی با تروریسم

مقام‌های اتحادیه اروپا در پاسخ به انتقادات آمریکایی‌ها مبنی بر انفعال تأکید می‌دارند که آن‌ها تجربه‌ای طولانی در مبارزه با تروریسم دارند به همین دلیل لازم است تا کانال‌های دیپلماتیک همواره جهت گفتمان گشوده باشند. اتحادیه اروپا از تأکید بیش‌از اندازه آمریکا بر اقدامات نظامی سخت‌افزارانه و در اغلب موارد یک‌جانبه گرایانه، بر ضرورت بسط گفتمان و چندجانبه‌گرایی نرم

¹. New York

². Washington DC

³. Preventive War

⁴. Xavier Solana

⁵. War against terrorism

⁶. Struggle against terrorism

افزارانه مبتنی بر بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی گروه‌های اجتماعی فرودست جهت عقب راندن ایدئولوژی‌های افراطی از نوع تکفیری، تأکید می‌ورزد.

برخی نیز معتقدند که در حالی که آمریکا بین‌الملل گرا بوده و به مسئولیت‌های جهانی پاسخ می‌دهد، اتحادیه اروپا در وهله نخست به منطقه‌گرایی توجه دارد. همچنین آمریکایی‌ها جهان را بیشتر به صورت خیر و شر و سیاه و سفید می‌بینند و امنیت را مطلق گرایانه تر از اروپا تعریف می‌کنند در حالی که اتحادیه اروپا دیدگاهی مبهم و خاکستری نسبت به جهان اطراف دارد. اتحادیه اروپا تروریسم را یک تهدید امنیتی مهیب می‌داند، اما به اندازه آمریکا وحشت‌زده نیست. از نظر اعضای اتحادیه گسترش فضای استراتژیک از سوی آمریکا و توسعه دستور کار هژمونیک آن قابل قبول نیست. برای اتحادیه اروپا دفاع در درجه دوم است ولی برای آمریکا دفاع در درجه اول قرار دارد (درویشی و حاتم‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۳۸)؛ (Darvishi & Hatamzadeh, 2013: 138-145). در حالی که اتحادیه اروپا به حقوق بین‌الملل اولویت بالایی سیاسی می‌دهد، آمریکا در حال تحول و ارتقاء حقوق بین‌الملل است و معتقد است که هیچ واحد یا سازمانی، حق نادیده گرفتن امنیت ملی آمریکا را ندارد؛ بنابراین روشن است که سازمان ملل اولویت بالایی در سیاست آمریکا ندارد، اما برای اتحادیه اروپا نهادی چندجانبه مانند سازمان ملل از نقش برتر و اولویت سیاسی بالایی برخوردارند. در واقع، اروپا خواهان نظام چندقطبی با نقش‌آفرینی سازمان ملل متحد و نیز تلاش برای تکثیر قدرت و تقویت نقش متوازن کشورهای مؤثر نظام بین‌الملل است. در حالی که آمریکا معتقد به نظام تک‌قطبی مبتنی بر یک‌جانبه‌گرایی و اشنگتن به منظور استقرار نظم هژمونیک است (درویشی و حاتم‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۳۸)؛ (Darvishi & Hatamzadeh, 2013: 138-145).

بنابراین از نظر اتحادیه اروپا برای مقابله با تروریسم باید دست به اقدام ریشه‌ای زد و جنگ علیه تروریسم در خانه باید مکمل تلاش‌هایی برای از بین بردن ریشه تروریسم در خارج باشد. برای اتحادیه اروپا ترویج دموکراسی و بهبود وضعیت معیشتی افراد می‌تواند مؤثرتر از نیروی نظامی در برخورد با افراد و گروه‌های تروریستی باشد. چنین اختلاف‌نظرهایی بین اروپا و آمریکا کاملاً در حمله آمریکا به عراق مشهود است. اتحادیه اروپا بیش از آنکه به نتیجه برخورد با تهدیدات اهمیت دهد به نحوه برخورد با آن توجه می‌نماید.

۴-۲ - نقاط اشتراک استراتژی آمریکا و اتحادیه اروپا در رویارویی با تروریسم

علیرغم وجود تفاوت در نحوه برخورد با تروریسم بین آمریکا و اتحادیه اروپا پس از حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر، هر دو طرف تأکید زیادی بر ضرورت تشدید اقدامات امنیتی علیه تهدیدات تروریستی داشته‌اند و تروریسم و بنیادگرایی اسلامی را در صدر فهرست تهدیدهای موجود قرار دادند. در این میان مهم‌ترین همکاری‌های ضد تروریستی میان آمریکا و اتحادیه اروپا عبارت‌اند از توافق حاصل آمده میان دو طرف در دسامبر ۲۰۰۱ که به منظور انجام وظیفه ثانویه

افسران اف.بی.آی در بروکسل و افسران اروپایی در واشنگتن مستقر گردند. همچنین توافق بر سر تعریف تروریسم و مسدود کردن سرمایه‌های تروریست‌ها در اتحادیه اروپا و انعقاد موافقت‌نامه استرداد مجرمین و ارائه کمک‌های حقوقی دوجانبه.

دیدگاه اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا نسبت به تروریسم شباهت‌های بسیاری با یکدیگر دارد. از جمله آنکه دو طرف بر اطلاق تروریستی بودن تمامی اقداماتی که وحشت و مرگ غیرنظامیان را موجب می‌گردند، تأکید می‌ورزند. در این چارچوب، آمریکا و اتحادیه اروپا در این موارد به توافق رسیدند که تروریسم جدی‌ترین تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی است و اینکه تروریسم باید به‌مثابه یک جرم تلقی و تحت هیچ شرایطی در قبال آن توجیهات مذهبی، نژادی، قومی و ایدئولوژیکی اعمال نگردند و تأکید بر اینکه در حمایت از قربانیان تروریسم و در جریان دستگیری و محکومیت عاملان حملات تروریستی اصل حاکمیت قانون رعایت گردد و... (European Union, 2010: 1-2).

۴-۳- گسترش گفتمان دوجانبه در راستای رویارویی با تروریسم

بعد از یازدهم سپتامبر ارتباط اتحادیه اروپا و آمریکا در حوزه‌های امنیتی، قضایی و... بیشتر شد. در واقع شروع همکاری دو طرف در مبارزه با تروریسم افزایش داد. به طوری که ارگان‌های وزارت امور خارجه، دادگستری، خزانه‌داری و... آمریکا در این حوزه نقش داشتند که این بزنگاه به وجود آوردند. همچنین گروه کاری اتحادیه اروپا - آمریکا متشکل از مقامات ارشد هر شش ماه یک‌بار برای بحث درباره همکاری امنیتی و قضایی بر ضد تروریسم ملاقات داشتند. علاوه بر این، آمریکا و اتحادیه اروپا گفتگوهای منظمی در زمینه تأمین مالی تروریسم داشتند (European Council, 2001: 1-4). در این راستا گفتگوی فراآتلانتیک از سال ۲۰۰۳ در بین کارشناسان آمریکا و اتحادیه اروپا شکل گرفت. هدف این گفتگوها شناسایی و مبارزه با تروریسم بود (Mc Namara, 2011: 1).

۴-۳-۱- مبارزه مشترک با تأمین مالی تروریسم

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده و اتحادیه اروپا توجه ویژه‌ای به تأمین مالی تروریسم داشته‌اند. بیشتر همکاری‌های در زمینه «مسدود کردن دارایی‌های سازمان‌هایی که با تروریسم» و «افزایش شفافیت مبادلات مالی» بود. هر چند اختلافاتی نیز در این زمینه با همدیگر داشتند؛ اما توافق ژوئن ۲۰۰۴ موجب کاهش این اختلافات شد. در مجموع مهم‌ترین ابزار این بازیگران جهت مقابله با منابع مالی گروه‌هایی تروریستی و افراطی تنها «تحریم» بود. آنها (آمریکا و اتحادیه) فهرست‌های از گروه‌های تروریستی اعلام کردند و بر اساس آن اقدام به تحریم می‌نمایند، به همین خاطر نقاط

۱. این گفتگو در بین گروه کثیری از محققان، متخصصان امنیتی و اطلاعاتی، دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران برجسته دو طرف برگزار می‌گردد که تا بدین زمان سه مرحله از این مذاکرات که آخرین آن‌ها در فوریه ۲۰۰۷ برگزار شد، صورت گرفته است.

مشترک بالایی با هم دارند (حاتم‌زاده و لطیفیان، ۱۳۹۱: ۲۱۱)؛ (Hatemzadeh and Latifian, 2011: 211).

۴-۳-۲- تقویت همکاری‌ها در زمینه امنیت هوایی و ترابری

از زمان وقوع حملات ۱۱ سپتامبر، که به‌وسیله هواپیما و از طریق خطوط هوایی صورت گرفت، آمریکا و اتحادیه اروپا تلاش نموده‌اند تا اقداماتی را در زمینه تقویت امنیت هوایی انجام دهند. در این راستا در می ۲۰۰۴ به یک توافق دست پیدا کردند که بر اساس آن شرکت‌های هواپیمایی مجاز کردند که حداقل ۱۵ دقیقه پس از پرواز، اطلاعات مسافران (عکس، دی‌ان‌ای و ...) را در اختیار مقامات امنیتی آمریکایی قرار دهند و این نوع همکاری از سال ۲۰۱۰ و در زمانی که گروه تروریسی داعش اعلام موجودیت کرد، تقویت گردید (حاتم‌زاده و لطیفیان، ۱۳۹۱: ۲۱۸)؛ (Hatemzadeh and Latifian, 2011: 218).

۴-۴- جمع‌بندی هنجارسازی اتحادیه اروپا در رویارویی با تروریسم

تهدیدات تروریستی متوجه جهان غرب دربرگیرنده طیف‌های گوناگونی است که دائماً در حال تغییر و دگردیسی می‌باشند. سازمان‌های تروریستی همچون القاعده و داعش یا همان دولت اسلامی علیرغم شکستی عمده‌ای که در سوریه و عراق، متحمل گردیدند همچنان به تحرکات مخرب خود ادامه می‌دهند. صدها جنگجوی خارجی ایا همان اعضای گروه‌های جهادی اروپایی و بسیاری از زنان و کودکان اعضای داعش، با توجه به عدم پذیرش از سوی کشورهای اروپایی خود، همچنان در اردوگاه‌ها و بازداشتگاه‌هایی در شمال سوریه، به سر می‌برند. معضلی که خود موجب گردیده است تا رادیکال‌سازی و عضوگیری عناصر جوان‌تر در این بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها، همچنان ادامه داشته باشد و از سوی دیگر پرچم‌داران ایدئولوژی افراط‌گرایی اسلامی از نوع وهابی - سلفی که هنوز دستگیر نگردیده و غالباً به افغانستان تحت لوای طالبان و نواحی مرزی میان پاکستان و افغانستان یعنی دو استان وزیرستان شمالی و جنوبی با اکثریت جمعیت پشتون، پناهنده گردیده و مکاتب و اردوگاه‌های آموزش تروریستی خود را در آن مکان‌ها برپا ساخته‌اند، ضمن تبلیغ و توجیه اقدامات وحشیانه و سبوعانه پیشین خود آن نیز تحت لوای اوامر و احکام اسلامی، دگرباره به جذب نیروهای جوان‌تر جهت اجرایی نمودن عملیات مخرب خود در آینده، ادامه می‌دهند.

لازم به یادآوری است که اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴ در پی بمب‌گذاری صورت گرفته در قطار مسافربری مادرید، لازم دید تا برای جلوگیری از حملات مشابه در آینده، اقدامات مقتضی را در راستای بسط همکاری‌های هر چه منسجم‌تر در زمینه سرکوب و خنثی‌سازی فعالیت‌های تروریستی را میان کشورهای عضو این اتحادیه، مبذول دارد؛ بنابراین، رهبران اروپایی به‌توافق آرا

¹. Foreign Fighters "Jihadis"

موافقت نمودند تا اقدام به تأسیس یک نهاد هماهنگ کننده مرکزی که مسئولیت اصلی رویارویی با تروریسم را در اتحادیه اروپا و بروز واکنش سریع و منسجم در قبال تهدیدات احتمالی تروریستی را دارا باشد، نمایند. نقش این نهاد هماهنگ کننده در امر مبارزه منسجم و مؤثر با سازمان‌ها و گروه‌های تندرو از اهمیت به سزایی برخوردار است، چه آنکه ضمن برقراری ارتباط شبکه‌ای میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا اقدام به ارائه توصیه‌هایی امنیتی به شورای اتحادیه اروپا می‌نماید. تهدیدات ناشی از تروریسم صرفاً از درون مرزهای اروپا آغاز نمی‌گردد چه آنکه همان گونه که پیش از این بدان اشاره رفت حوزه امنیت شهروندان اتحادیه اروپا تحت تأثیر مستقیم عواقب ناشی از اتفاقاتی است که در مناطق پیرامونی قاره اروپا، به وقوع می‌پیوندد. با عنایت به یک چنین واقعیتی است که اتحادیه اروپا علاقه‌مند به همکاری با سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه با کشورهای غیر عضو اتحادیه اروپا در زمینه رویارویی با سازمان‌های تروریستی می‌باشد. همچنین رویارویی با تروریسم از ورای اعمال نظارت بیشتر بر فضای مجازی به‌طور فزاینده‌ای در کانون توجهات اتحادیه اروپا، قرار گرفته است، زیرا افراط‌گرایان و شبکه‌های تروریستی از رسانه‌های مجازی اجتماعی برای عضوگیری، بهره می‌جویند. در این راستا، در سال ۲۰۱۵، واحد نظارت بر شبکه اینترنت کشورهای عضو اتحادیه اروپا - مستقر در مرکز اروپایی مبارزه با تروریسم یورپل، تأسیس گردید. نهاد دیگری که در امر رویارویی با تروریسم نقش مؤثری را ایفا نموده است همانا سیستم اطلاعات شینگن می‌باشد که جهت کمک به امنیت و مدیریت مرزی در اروپا ایجاد گردیده است.

۴-۵- جمع‌بندی هنجارسازی ایالات متحده آمریکا در رویارویی با تروریسم

بررسی‌های صورت پذیرفته نشان از آن دارد که سیاست‌گذاری ضد تروریستی آمریکا در دوره ریاست جمهوری روسای جمهور مختلف این کشور، دچار تحولاتی چند گردیده است. حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، فراهم آورنده فرصت مغتنمی جهت دولتمردان آمریکا آن دوره این کشور که بخش عمده ایشان متعلق به حزب جمهوری‌خواه و خط فکری نومحافظه کار بودند، محسوب می‌گردید (Rostow, 2001: 68). تا سیاست‌گذاری سیاست خارجی این کشور را متحول سازند؛ بنابراین در سند ۲۰۰۲، استراتژی امنیت ملی آمریکا، هدف اصلی این استراتژی رویارویی با تروریسم و حفظ ارزش‌های دموکراتیک و سبک زندگی آمریکایی عنوان شده است. از دید دولت بوش، جنگ با تروریسم، نبرد میان آزادی و وحشت است، نبردی که به آسانی و به سرعت به پایان نخواهد رسید.

نتیجه‌گیری

¹. Neo Conservatives "Neo Cons."

در مجموع می‌توان در این پژوهش این چنین نتیجه‌گیری کرد که میان استراتژی هنجارسازی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در رویارویی با تروریسم نقاط اشتراک و نقاط افتراق چندی را می‌توان سراغ نمود. این پژوهش نشان می‌دهد که دلیل اصلی ناکامی آمریکا و اروپا در ورود به جنگ در منطقه غرب آسیا، برآمده از سیطره هنجار استراتژی فرهنگی و مبتنی بر جستجوی ثبات استراتژیک از ورای تنش‌زدایی چندجانبه‌گرایانه‌ای بوده است که در پی حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، دچار ورشکستگی گردیده است. جنگ‌های افغانستان و عراق در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ و تغییر رژیم‌ها خود موج جدیدی از افراط‌گرایی در منطقه را رقم زدند که تاکنون ادامه دارد. اقدام آمریکا سبب شد که اتحادیه اروپا به جد در صدد پیگیری تحقق و اعمال استراتژی مبتنی بر هنجارسازی در راستای رویارویی با تروریسم نه تنها در قاره اروپا، بلکه در منطقه غرب آسیا برآید. همچنین تحلیل داده‌های این پژوهش نشان می‌دهد که استراتژی هنجارسازی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در رویارویی با تروریسم در منطقه غرب آسیا در دوره زمانی پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، دربرگیرنده این واقعیت است که اتحادیه اروپا در این زمینه تمرکز خود را بر تقویت ساختارهای حقوقی نهادهای مجری قانون این اتحادیه و کارآمد ساختن هر چه بیشتر ابزارهای ناظر بر اجرایی نمودن اقدامات مبتنی بر چندجانبه‌گرایی و ترسیم خطوط اجرایی ناظر بر نحوه اعمال این اقدامات تحت عنوان «مدل اروپایی»، نهاده است.

مشکلات اتحادیه اروپا برخلاف آمریکا نشأت گرفته از شمار بسیار مهاجرینی است که از کشورهای مستعمره پیشین کشورهای اروپایی و یا از حوزه‌های جغرافیایی پیرامونی همچون حوزه دریای مدیترانه و خاورمیانه به این اتحادیه مهاجرت نموده‌اند. اتحادیه اروپا برخلاف آمریکا تلاش می‌نماید تا از ورای وضع قوانین سخت‌گیرانه داخلی و یا به عبارتی درون‌مرزی، با تروریسم از جایگاه حقوقی و فرهنگی، مقابله نماید.

هنجارسازی استراتژیک ضد تروریستی از دیدگاه ایالات متحده آمریکا از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، دچار تحولی بنیادی گردیده است، چنانکه آن را از چارچوب تحلیلی که یک چنین تهدیدی را صرفاً به عنوان تهدیدی دارای طبیعت درون‌مرزی که قادر به وارد نمودن خسران به امنیت داخلی آمریکا می‌باشد، خارج و آن را به عنوان تهدیدی برون‌مرزی، چندبعدی و نظامی که به جد می‌تواند کیان و امنیت آمریکا را هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی مورد تهدید قرار دهد، مورد توجه جدی نهادها و مسئولین امنیتی، پدافندی و آفندی ایالات متحده آمریکا تلقی نمود.

لازم به یادآوری است که شرایط ایالات متحده آمریکا به‌ویژه با توجه به موقعیت جغرافیایی این کشور با اتحادیه اروپا متفاوت است؛ بنابراین تفاوت عمده موجود در چگونگی طراحی استراتژی هنجارسازی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در رویارویی با تروریسم برآمده از موقعیت

¹. European Model

جغرافیایی این دو پدیده جهانی است، چه آنکه اتحادیه اروپا خطرات برآمده از تروریسم و فعالیت‌های تروریستی را خطراتی بلافصل نسبت به مرزهای سرزمینی خود و در نتیجه خطراتی درونی تلقی می‌نماید حال آنکه ایالات متحده آمریکا ارکان بنیادین پدیدآورنده این عامل مخرب و برهم زننده ثبات و تهدیدکننده منافع آمریکا را نه در خاک خود بل در دیگر نقاط جهان به‌ویژه در برخی از مناطق آسیای غربی، مشاهده و جستجو می‌نماید.

لازم به یادآوری است که هم ایالات متحده آمریکا و هم اتحادیه اروپا مصمم به رویارویی با تروریسم می‌باشند به‌ویژه آنکه این هر دو از تروریسم و فعالیت‌های تروریستی به‌سختی و در دوره‌های زمانی گوناگونی آسیب‌دیده‌اند. اتحادیه اروپا و آمریکا تلاش وافری را در راستای شناسایی و ردیابی تروریست‌ها در فضای مجازی و در کشورهای میزبان این عناصر و گروه‌های افراطی، به عمل می‌آورند؛ اما شاید مهم‌ترین تفاوت میان ایالات متحده آمریکا با اتحادیه اروپا در زمینه رویارویی با تروریسم برخورد سخت‌تر و قاطعانه‌تر آمریکا با این سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی است. از این‌روی، این تفاوت رفتار مهم‌ترین شاخصه در عرصه تفاوت رفتاری موجود میان رویکرد ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در رویارویی با تروریسم، محسوب می‌گردد. دولت‌های عضو اتحادیه اروپا تمایل دارند مسائل مربوط، به حوزه قضایی و امنیتی همچنان در حوزه اقتدار ملی قرار داشته باشد و همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه علیه تروریسم را ترجیح می‌دهند، اما به نظر می‌رسد با توجه به افزایش انتظارات و حمایت‌های عمومی شهروندان اروپایی از سیاست‌ها و اقدامات نهادی اتحادیه اروپا علیه تروریسم، ظرفیت نهادهای اروپایی و همکاری‌های مشترک برای مبارزه با تروریسم در آینده بیشتر تقویت خواهند گردید و از ورای اعمال تغییرات در رفتارهای استراتژیک اتحادیه اروپا و آمریکا که عاملی در شکل‌گیری و گسترش گروه‌های تروریستی در غرب آسیا گشته است، انتظار می‌رود تا در آینده با اعمال سیاست‌های جایگزین و ارائه همکاری‌های امنیتی بیشتر با کشورهای غرب آسیا شاهد همکاری‌های بیشتر و نزدیک‌تر برای مقابله با تروریسم باشیم.

در پایان لازم به یادآوری است که نمونه دیگری از شکاف‌های هویتی و شناختی استراتژی «هنجارسازی» اتحادیه اروپایی و ایالات متحده آمریکا را می‌توان در مواجهه با ژئوپلیتیک منازعه در جنگ اوکراین مشاهده کرد. تردیدی نیست که اروپا در مهار جنگ و استفاده از عنصر دیپلماسی، پیشبرد دموکراسی و توسعه انسانی پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای بعد از جنگ جهانی دوم داشته است. اما در کنار همه این ویژگی‌ها، اختلافات هنجاری در مجموعه اروپایی هم بسیار است. واقعیت این است که کشورهایی اروپایی به‌طور مستقل ویژگی‌های تاریخی و هویتی، اهداف و اصول تأمین منافع ملی خود را دارند و تجربه نشان داده که در موضوعات مختلف در به حفظ منافع خود اولویت می‌دهند. به‌عنوان مثال، کشورهای اروپای شرقی در ماهیت اروپایی هستند، اما حس خوبی به اروپای غربی ندارند. مثلاً نگاه کشورهای اروپای شرقی به پدیده سیل پناهندگان در

حوزه‌های شرق و غرب مدیترانه با رویکرد اروپای غربی متفاوت است. همچنین در مورد چگونگی روند ادغام اقتصادی و سیاسی بین شرق و غرب اروپا اختلافات جدی وجود دارد که این خود موجب اختلال در پیوستن بعضی از کشورهای اروپای شرقی به اتحادیه اروپا شده است. وقوع جنگ اوکراین این شکاف‌های هنجارسازی را بیشتر نمایان کرد. از یک‌سو، بین شرق و اروپا در زمینه چگونگی مواجهه با روسیه در حوزه‌های امنیت انرژی، امنیت غذایی، پذیرش تورسم روسی و سیل مهاجرت‌ها شکاف ایجاد شده است. شرق اروپا به دلیل چسبیدگی جغرافیایی به روسیه در معرض خطر بیشتری قرار داشته و لذا سرسخت‌تر عمل می‌کند. اما غرب اروپا که کشورهای منفعت-محور هستند خواهان سازش سریع‌تر با روسیه می‌باشند. از سوی دیگر، بین اروپا و آمریکا در مورد چگونگی تداوم برخورد با روسیه اختلافاتی وجود دارد. آمریکا خواهان فشار بیش از اندازه به روسیه نیست، چون این جنگ را در قالب کلی نظام سیاست جهانی می‌بیند و بده بستان‌هایی با روسیه در سطح کلان و استراتژیک در حوزه‌های بحران‌های منطقه‌ای و... دارد. اما اروپا این جنگ را بیشتر در قالب از بین بردن ثبات راهبردی ایجاد شده در این منطقه بعد از فروپاشی شوروی می‌بیند که می‌تواند به‌طور دومینو وار به آن‌ها هم سرایت کند. بر همین مبنا، اکنون در اروپا دو بلوک «وحدت‌گرایان» (جریان اقلیت) و «صلح‌طلبان» (جریان اکثریت) به وجود آمده است. بلوک وحدت‌گرایان که شامل اکثریت کشورهای اروپای شرقی و مرکزی هستند، خواهان کمترین سازش با روسیه به دلیل خطر تهدید مستقیم نظامی روسیه می‌باشند. بلوک صلح‌طلبان شامل اکثریت کشورهای اروپای غربی خواهان دسترسی به سازش و صلح سریع‌تر با روسیه هستند. در این بین، پرسش کلیدی برای اروپایی‌ها این است که سیاست آمریکا در این روند چگونه متعال می‌شود؟ آمریکا تا کجا حاضر است روند فعلی حمایت تسلیحاتی و سیاسی به اوکراین را ادامه دهد؟ به نظر آمریکا در بین راه همان سیاست سنتی منفعت-محوری صرف خود را دنبال می‌کند و با روسیه به یک توافق کلی و سازش حداقلی می‌رسد.

منابع فارسی

۱. برزگر، کیهان. تابع‌افشار، ساناز. (۱۳۹۶). رئالیسم نئوکلاسیک و سیاست خارجی آمریکا؛ تحلیلی نظری بر فهم سیاست خارجی ایالات متحده. *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۸(۱)، ۷۰-۴۲.
۲. بیت جم، رامسین. خسروی، محمد علی. جلالی، رضا و صادقی حقیقی، دیدخت. (۱۴۰۱). ایالات متحده آمریکا و جنگ عراق در پرتو سازه‌انگاری و استراتژی فرهنگی. *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، ۱۸(۴)، ۲۰۰-۱۷۹. doi: 10.22034/isj.2022.298483.1558
۳. خالوزاده، سعید. (۱۳۹۰). *اتحادیه اروپایی*. تهران: انتشارات سمت.

۴. حاتم‌زاده، عزیزالله و لطیفیان، سعیده. (۱۳۹۱). اختلاف و همکاری آمریکا و اتحادیه اروپا در مبارزه با تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی در دوره پس از ۱۱ سپتامبر. *پایان نامه*، دانشگاه تهران.
۵. درویشی، فرهاد و حاتم‌زاده، عزیزالله. (۱۳۹۲). روند مواجهه آمریکا و اتحادیه اروپا با تروریسم از ادراکات متفاوت تا همکاری‌های مشترک. *فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک*، ۹(۳۰)، ۱۶۰-۱۳۶.
۶. صلاحی، سهراب. (۱۳۹۶). *آمریکا و تروریسم*. تهران؛ پژوهش‌های عدالت.
۷. شفاعت، محمدرضا، امام جمعه زاده، سید جواد، مسعودنیا، حسین. (۱۴۰۰). بررسی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر امکان ظهور دوباره داعش در عراق. *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، ۱۸(۲)، ۱۰۱-۱۱۹. doi: 10.22034/isj.2021.235284.1146
۸. شفیعی، اسماعیل و کرم صفری، علی. (۲۰۱۱). شکل‌گیری جنگ سرد جدید در رقابت آمریکا و روسیه در منطقه قفقاز. *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۴(۱۲)، ۲۲۹-۱۸۵.
۹. شوسودوفسکی، میشل. (۱۳۸۹). *جنگ، آمریکا با تروریسم*. ترجمه جمشید نوایی، تهران؛ انتشارات نگاه.
۱۰. فلاح‌نژاد، علی و ذاکریان، مهدی. (۱۳۹۵). نقش آمریکا در بحران‌های خاورمیانه از منظر سازه‌انگاری (پس از ۲۰۱۰). *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۶(۲۱)، ۵۲-۱۵.
۱۱. قوام، عبدالعلی. (۱۳۸۴). *روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها*. تهران؛ انتشارات سمت.
۱۲. قهرمانپور، رحمن. (۱۳۸۳). *تکوین‌گرایی: از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی*. *مطالعات راهبردی*، ۷(۲۴)، ۳۱۸-۲۹۹.
۱۳. متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت. (۱۳۸۶). *سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. سیاست، ۳۷(۴)، ۲۰۹-۲۳۷.
۱۴. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۹). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران؛ انتشارات سمت.

English References

1. Dassa Kaye, D., Robinson, L., Martini, J., Vest, N., & Rhoades, A. (2021). *Reimagining U.S. Strategy in the Middle East*. Sustainable Partnerships, Strategic Investments (Executive Summary).
2. *Extraordinary European Council – Brussels*. (2001). available at: <http://eurlex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=OJ:C:2002:087E:0216:0219:EN:PDF>.
3. McNamara, S. (2011). *The EU–U.S. Counterterrorism Relationship: An Agenda for Cooperation*. Backgrounder, No. 2528, Published by The Heritage Foundation.

4. Rostow, N. (2001). Before and after: The changed UN response to terrorism since September 11th. *Cornell Int'l LJ*, 35, 475.
5. *US National Strategy for Combating Terrorism*. (2003). at: http://www.globalsecurity.org/security/library/policy/national/counter_terrorism_strategy.pdf
6. Wahyu, W. (2013). *The Constructivist Approach towards Foreign Policy Analysis*. [Online]. Available at: <http://citeseerx.ist.psu.edu/viewdoc>.

Translated References to English

1. Barzegar, K. & Tabeafshar, S. (2016). Neoclassical Realism and American Foreign Policy; A Theoretical Analysis of Understanding US Foreign Policy. *Political and International Approaches*, 8(1), 42-70. **(In Persian)**
2. Beit Jam, R., Khosravi, M. A., Jalali, R., & Sadeghi Haghighi, D. (2022). United States of America and the Iraq War According to Constructivism and Cultural Strategy. *International Studies Journal (ISJ)*, 18(4), 179-200. doi: 10.22034/isj.2022.298483.1558 **(In Persian)**
3. Dassa Kaye, D., Robinson, L., Martini, J., Vest, N., & Rhoades, A. (2021). *Reimagining U.S. Strategy in the Middle East*. Sustainable Partnerships, Strategic Investments (Executive Summary)
4. Darvishi, F., & Hatamzadeh, A. (2013). The Process of US and EU Confrontation with Terrorism from Different Perceptions to Collaboration. *Geopolitics Quarterly*, 9(30), 136-160. **(In Persian)**
5. *Extraordinary European Council – Brussels*. (2001). available at: <http://eurlex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=OJ:C:2002:087E:0216:0219:EN:PDF>.
6. Falahnejad, A., & Zakerian, M. (2016). America's Role in Middle East Crisis from a Structuralist Perspective (After 2010). *International Relations Research*, 6(21), 15-52. **(In Persian)**.
7. Ghahreman Pour, R. (2004). Constructivism: From International Politics to Foreign Policy. *Strategic Studies Quarterly*, 7(24), 299-318 **(In Persian)**.
8. Hatemzadeh, A., & Latifian, S. (2011). Differences and cooperation between the United States and the European Union in the fight against terrorism and weapons of mass

- destruction in the period after September 11. Dissertation, University of Tehran **(In Persian)**.
9. Moshirzadeh, H. (2019). *Evolution in theories of international relations*. Tehran; Side Publications (InPersian).
 10. Salhi, S. (2016). *America and Terrorism*. Tehran; The Echo of Justice **(In Persian)**.
 11. McNamara, S. (2011). *The EU–U.S. Counterterrorism Relationship: An Agenda for Cooperation*. Background, No. 2528, Published by The Heritage Foundation.
 12. Motaghi, I and Kazemi, H. (2007). Constructivism, Identity, Language and Foreign Policy of Islamic Republic of Iran. *Political Quarterly*, 37(4), 209-237 (InPersian).
 13. Qawam, A. (2004). *International Relations, Theories and Approaches*. Tehran; Side Publications **(In Persian)**.
 14. Rostow, N. (2001). Before and after: The changed UN response to terrorism since September 11th. *Cornell Int'l LJ*, 35, 475.
 15. Shafaat, M., Emamjomehzadeh, S., & Masoudnia, H. (2021). Investigating the Factors and Contexts Influencing the Re emergence of ISIS in Iraq, *International Studies Journal*, 18(2), 101-119. doi: 10.22034/isj.2021.235284.1146 **(In Persian)**.
 16. Shafiei, I., & Karam Safari, A. (2011). The formation of a new cold war in the competition between America and Russia in the Caucasus region. *Political and International Studies*, 4(12), 185-229 (InPersian).
 17. Shosudovsky, M. (2009). *America's war with terrorism*. Translated by Jamshid Navaei, Tehran; Nagha Publications (InPersian).
 18. Khaluzadeh, S. (2013), *European Union*. Tehran: Samit Publications (InPersian).
 19. US National Strategy for Combating Terrorism. (2003). at: http://www.globalsecurity.org/security/library/policy/national/counter_terrorism_strategy.pdf
 20. Wahyu, W. (2013). *The Constructivist Approach towards Foreign Policy Analysis*. [Online]. Available at: <http://citeseerx.ist.psu.edu/viewdoc>.

